

آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان (۱) و (۲)

صادق حقیقت

اعتماد، ش ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹، مو ۸/۲/۸۶



چکیده: فرهنگ سیاسی سلسله‌ای از عقاید، نمادها و ارزش‌هایی است که عمل سیاسی در آن رخ می‌دهد. بنابراین فرهنگ سیاسی بخشی از فرهنگ ملی هر کشوری است. مقصود ما از آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی، شناخت آفت‌ها و نقاط منفی آن است. فرهنگ سیاسی ایرانیان ملغمه‌ای از چهار فرهنگ: پیش از اسلام، اسلام، فرهنگ لیبرالی و فرهنگ سوسیالیستی می‌باشد. اسلام سیاسی زاینده دههٔ چهل در ایران است و برای آن سه قرانت وجود دارد: یک قرانت فقهاتی که نمایندهٔ آن حضرت امام^{علیه السلام} است؛ دوم قرانت چپ که نمایندهٔ آن دکتر شریعتی است و دیگری قرانت میانه‌رو که نمایندهٔ آن مهندس بازرگان است. در آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان می‌توان دو ریشه اساسی را ذکر کرد: یکی استبداد که اساساً داخلی است و دیگری استعمار که خارجی است.

فرهنگ ما ایرانیان، ملغمه‌یی است از چهار فرهنگ؛ فرهنگ ایرانی که قبل از فرهنگ اسلامی بوده است، فرهنگ اسلامی، فرهنگ لیبرالی و فرهنگ سوسیالیستی. در برخی از مقالات شاید دیده باشید که فرهنگ ما را به سه قسمت تقسیم می‌کنند؛ ایران، اسلام، تجدد غربی به معنای لیبرالی.

بنده تأکید دارم که ما باید عنصر چهارمی را به نام عنصر سوسیالیستی به فرهنگ خودمان اضافه کنیم. نطفهٔ اسلام سیاسی در دههٔ بیست منعقد شد و در دههٔ چهل نوزادی به نام اسلام سیاسی متولد شد. غربی‌ها به اسلام سیاسی (Political islam) می‌گویند که همان اصطلاح

الاسلام السياسى عرب‌ها است. اسلام سياسى اصطلاح جديدى است. بحتى كه ما مى‌گوئيم «در اسلام، سياست هم هست» اين جا مدنظر نيست. تعريف اسلام سياسى اين است: قرائتى از اسلام كه معتقد به تشكيل حكومت است، در مقابل اسلام سياسى، اسلام عقيدتى قرار دارد. اسلام عقيدتى، اعتقادى به تشكيل حكومت به عنوان يك وظيفه ندارد.

به هر حال اسلام سياسى در دهه چهل زاييده شد. چطور؟ اسلام فرهنگى يا عقيدتى كه با آيت‌الله بروجردى ع تا ۱۳۴۰ (كه سال فوت ايشان بود) شناخته مى‌شد، بعد از اين كه امام خمينى ع براى كار سياسى آماده‌گى پيدا كردند، اسلام سياسى هم متولد شد. اسلام سياسى در کشور ما سه قرائت دارد. يکى قرائت فقاهتى است كه نماينده آن حضرت امام هستند، دو قرائت چپ است كه نماينده آن دكتور شريعتمدار است و سوم قرائت ميانه‌رو كه نماينده اصلى آن مهندس بازرگان است.

بنابراين از ديده‌گاه فلسفه تحليلى، ممكن است كه كسى اشكال بگيرد كه اين (ما) مقصود كيست؟ و حوزه جغرافيايى ما چيست؟ اما چون ديده‌گاه ما در اين جا تحليلى نيست، از (ما) يك مفهومى كه همگى مى‌توانيم قبول كنيم كه (ما ايرانيان چه كسانى هستيم) همان معنا را اينجا قصد مى‌كند.

آسيب‌شناسى فرهنگى سياسى دو ريشه اساسى دارد؛ يکى ريشه استبداد كه اساساً داخلى است و ديگرى ريشه استعمار كه خارجى است. هگل مى‌گويد: «ايرانيان نه مثل فرهنگ چين، پدرشاهى و نه مثل فرهنگ هند ايستا و نه مثل مغول زودگذر هستند».

اولويت سياست از ديده‌گاه لاكلا و موف يعنى اين كه تاثير سياست بر فرهنگ و حوزه اقتصاد بيشتر است. بحث آنها به شكل كلي است و من هم آن بحث را قبول دارم ولى به شكل خاص در کشورهايى مانند کشور ما كه جزء کشورهای جهان سوم است، اين بحث بيشتر صادق مى‌باشد. چرا؟ چون كسانى كه سياست را در دست دارند، همه چيز مثل فرهنگ و اقتصاد مردم را تعيين مى‌کنند. چون همه ابزارها دست آنهاست، بنابراين كسى اگر در رأس مناصب سياسى قرار بگيرد، فرهنگ‌ساز مى‌شود و اگر در رأس مناصب سياسى باشد، اقتصاد را هم مى‌تواند تغيير بدهد. كه مثالش در کشور ما اين است: آقاى رفسنجانى در طول هشت سال چون رئيس جمهور شدند، سياست خاصى را به نام سياست تعديل شروع کردند كه بسيار با قبل و آن چيزى كه الان عمل مى‌شود متفاوت بود.

مواردى را كه مى‌شمارم ۱۴ آسيب است كه مربوط به آسيب عمومى و مشترك بين مردم،

نخبگان و حاکمان می‌شود و ۱۶ مورد که عمدتاً مربوط به حاکمان و نخبگان است. بین این موارد یک مقدار تلاقی وجود دارد، یعنی بین این موارد نمی‌توان دیواری کشید و بگوییم حتماً این موارد وجود دارد؛ چون می‌توان اینها را ادغام کرد، جدا کرد، به جای سی مورد کمتر یا بیشتر شمرد.

مورد اول: از آسیب‌های مشترک بین توده مردم و حاکمان و نخبگان مطلق‌گرایی است. فرهنگ سیاسی ما مطلق‌گرا است. یک بار دیگر تاکید می‌کنم که بحث ما آسیب‌شناسی است. بنابراین مانصفه خالی لیوان را می‌بینیم و گفتیم که فرصت نداریم، نصفه پر لیوان را ببینیم. یکی از آسیب‌هایی که می‌خواهم بگویم، منفی‌نگری است. ولی منفی‌نگری به بحث من وارد نیست. چون در این جا ما عنوان‌های آسیب‌نگری را می‌گوییم و چاره‌ی جز این نیست چون (عنوان) این است. مردم ما عمدتاً در طول تاریخ نشان داده‌اند که در فرهنگ سیاسی خود مطلق‌گرا هستند. مطلق‌گرا یعنی بین ۰ و ۱۰۰ دیدن. فرهنگ مطلق‌گرا همیشه این طور است که یا باشد و یا نباشد بین ۰ و ۱۰۰. به طور مثال وقتی که در مقابل تجدد قرار گرفتیم یا می‌خواهیم کامل آن را بپذیریم مثل تقی‌زاده بگوییم: «از فرق سر تا نوک پا باید غربی بشویم» و یا این که تجدد ستیز هستیم. همان طور که عرض کردم انقلاب ما تجددستیز بود. دین مطلق است، ولی فهم از دین مطلق نیست. بنابراین اگر کسی فکر کند که ما چون متدین و مسلمان هستیم با امور مطلق سروکار داریم، اشتباه است. چون سروکار داشتن ما با امور مطلق می‌شود قرائت ما از دین و قرائت از دین نسبی است.

مورد دوم سیاست‌گریزی است که رویه دیگر سیاست‌زدگی است. سیاست‌زدگی عمدتاً در بین نخبگان وجود دارد. همه مسائل را سیاسی کردند. سیاست‌گریزی عمدتاً در توده مردم است و یک جایی می‌رسد که همه چیز سیاسی شد، خسته می‌شوند، می‌برند و از سیاست می‌گریزند. سیاسی کردن همه چیز در سیاست‌زدگی، در حوزه‌های دیگر مثل اقتصاد هم اثر دارد.

مورد سوم آرمان‌گرایی در مقابله با واقع‌گرایی است. یعنی دنبال آرمان‌هایی که ممکن است، هرگز تحقق پیدا نکند. لازمه روحیه انقلابی نوعی آرمان‌گرایی است. بنابراین این جمله خیلی مشهور است که آمال‌های انقلابیون امواجی دارد که پس از برخورد به صخره‌های واقعیت برمی‌گردد. و در علم سیاست این بحث جا افتاده است که انقلاب‌ها بعد از یک دوره صعود، دوره نزولی دارند به نام ترمیدور انقلاب‌ها یا حرکت دوره‌ی انقلاب‌ها.

بنابراین کسانی که انقلابی بوده‌اند یا هستند، نوعی از آرمان‌گرایی در شخصیت آنها وجود دارد و این یک بحث روان‌شناختی است. اگر در سند چشم‌انداز بیست‌ساله نگاه کنیم، رتبه اول در خاورمیانه در بیست سال آرمان خیلی خوبی است ولی باید ببینیم که ابزارها و راهکارهایی برای آن تعریف کرده‌ایم که تحقق پیدا کند؟ چون ما امیدواریم که در جهان رتبه اول را بیاوریم. اما باید ببینیم که واقع‌گرایانه است یا آرمان‌گرایانه است.

مورد بعد قهرمان‌پروری است. فرهنگ ما از فرهنگ قهرمانان پر است. در غرب در جهان اول اگر شخصی برود و شخصی دیگری بیاید چون امور نهادینه است، امور تفاوت خاصی نمی‌کند ولی در کشور ما چون خیلی قهرمان هست، مثلاً امیرکبیر ایران اگر برود و امیرکبیر دیگری بیاید امور عوض می‌شود چون وابسته به شخص دیگری است. در یک بحثی این جریان در جامعه‌شناسی هم ریشه دارد؛ بحث کاریزما و پرور. کاریزما عبارت است از هاله‌یی از تقدس که دور افراد کشیده می‌شود و پیروان آن افراد دیگر نمی‌توانند آن افراد را به شکل عقلانی فهم کنند. پیروی می‌کنند ولی نمی‌دانند که چرا پیروی می‌کنند؟ این ویژگی را کاریزما می‌گویند. و شخصیت‌های این‌طوری را شخصیت‌های کاریزماتیک یا شخصیت‌های فرهمند می‌گویند. تاریخ ما از شخصیت‌های فرهمند یا کاریزماتیک که در فرهنگ ما وارد شده پر است.

تقدیس قدرت: قدرت برای ما مثل یک امر مقدس است. در حالی که قدرت نباید خیلی مقدس باشد. به تعبیری در یک سریال می‌گفت: «داد آن است که خان بخواد، چه بسا خان دیگری از راه رسیده.» هر کسی که قدرت در دست داشته باشد، به نوعی مثل این که مقدس است. حالا اگر این رفت و ضد آن آمد، مثل این می‌شود که آن یکی مقدس می‌شود و دیگری نامقدس. تقدیس قدرت ریشه در محافظه کاری دارد. فرهنگ ما هر چند به انقلاب تن داد، اما ذاتاً فرهنگ محافظه کاری است. اصطلاح انقلاب محافظه کارانه، پارادوکسیکال یعنی ناسازگار نیست. انقلاب می‌تواند محافظه کارانه باشد. به چه معنا؟ به این معنا که انقلاب هست. حکومت را سرنگون کردیم، ولی رجعت به ماقبل می‌کنیم. پس انقلاب هست ولی همراه با رجعت و همراه با حفظ سنت‌ها.

مورد بعد منفی‌نگری است: فرهنگ ما عادت کرده به دیدن نیمه خالی لیوان. گفت: چرا همیشه از نیمه خالی لیوان صحبت می‌کنی؟! گفت: چون نیمه پر را که می‌بینی، گفت: چرا همیشه از بهشت می‌گویید؟ گفت: جهنم را که می‌روید و می‌بینید در مورد بهشت که

نمی بینید صحبت می کنم. دیدگاه منفی نگرانه، دیدگاهی است که به همه چیز شک می کند. جمله معروفی هست از عبدو که می گوید: اصلاً از لفظ سیاست من به خدا پناه می برم، در توده مردم هم خیلی جاافتاده است که مثلاً می گویند چه رشته بی می خوانید؟ می گوئیم سیاست خوانده ایم، می گویند سیاست یعنی حقه بازی و پدر سوختگی، یعنی تفاوت نمی گذارند بین علم سیاست با معنای منفی سیاست و از سیاست معنای منفی آن را گرفته اند.

مورد بعد سلبی نگری است، تفکر ما سلبی است و کمتر ایجابی است. می دانیم که چه چیزی نیستیم ولی نمی دانیم که چه چیزی هستیم، خیلی به این توجه نداریم. چیزی که از منفی نگری و سلبی نگری نتیجه می شود نظریه بی است به عنوان نظریه توطئه و توهم توطئه. توهم توطئه یعنی این که تمام مسائل و مشکلات ما ریشه در توطئه کسان دیگری دارد. ریشه در عدم به کارگیری عقلانیت ما ندارد و ریشه در توطئه دیگران دارد. ما باید بررسی کنیم که آنها چه بلایی سر ما می آورند؟! و خودمان بی عیب هستیم! ما دچار توهم مضاعف هستیم، یعنی این که هم می توانیم هویت خودمان را حفظ کنیم و هم در حال ابرقدرت شدن هستیم و می توانیم بر دیگران غالب شویم. این را توهم مضاعف می گوئیم، چون به نوعی دوگانه هستیم. توهم توطئه هم بین مردم، هم بین نخبگان مان و هم شاید بین حاکمان.

در بین مردم ما معروف است که اگر با یک انگلیسی دست دادی باید بعد از دست دادن انگشتان را بشماری چون ممکن است یکی از آنها کم شده باشد. سفیر انگلیس در دوره قاجاریه می گوید: ایرانی ها به ما خیلی بدبین هستند. باران می آید می گویند تقصیر انگلیسی ها است، باران نمی آید می گویند باز هم تقصیر انگلیسی ها است و این همان توهم توطئه است.

حالا دو صفت بیگانه ترسی و بیگانه پرستی ضد هم هست، ولی هر دو در فرهنگ ما هست و برمی گردد به همان صفت مطلق گرایی و اغراق کردن که یا این یا آن! که یا صد یا صفر. کسانی که خارج نرفته اند را دیده اند که تا خارج می روند ممکن است دچار این حالت شوند که ما هیچ نداریم؛ نه فرهنگی داریم و نه سنتی و همه بدبختی ما از سنت ماست و شاید هم از دین ما است و از همه چیز ممکن است که برگردند و برعکس آن هم ممکن است پیش بیاید؛ بیگانه ترسی.

مورد بعد قانون گریزی است؛ فرهنگ قانون گریزی در فرهنگ ما ریشه دوانده است. مورد دیگر خودسانسوری است. سانسور کار حاکمان است و خود سانسوری فرهنگ

عمومی ملت است. تصور می‌کنید که نمی‌توانند صحبت کنند. من از شما می‌ترسم و شما از من می‌ترسید، این یعنی دچار خودسانسوری شدن. بنابراین خود سانسوری نیمه دیگر سانسور است. سانسور از بالا است و خودسانسوری از پایین.

قسمت دوم بحث و ویژگی‌های مربوط به حاکمان است که در مورد آن اشاره کردم. یکی از مسایلی که عمدتاً مربوط به نخبگان و حاکمان جامعه است سیاست زدگی است که به آنها اشاره کردم.

اقتدارگرایی رویه دیگر سلطه‌پذیری است. بنابراین اقتدارگرایی کار حاکمان است و سلطه‌پذیری کار مردم. تا مردم سلطه‌پذیر نباشند، اقتدارگرایی تحقق پیدا نمی‌کند. مورد بعد تکلیف‌گرایی است. فرهنگ سیاسی مردم ما تکلیف‌گرا است نه حق‌گرا. خیلی به این توجه نداریم که چه چیزی حق ما است. مثلاً حق شما الان این است که من اگر حرف بی‌ربطی بگویم یا باید حرفم را قطع کنید یا بعدش اعتراض کنید، چون این حق شما است. افراد بسیاری سخن می‌گویند ولی مردم احساس می‌کنند که باید بشنوند چون احساس می‌کنند حق ندارند. قرائت فقهی از دین قرائت تکلیف‌گرا است.

مورد بعد ماوراءالطبیعی کردن سیاست است. سیاست اموری ناسوتی و مربوط به توده مردم و انسان‌های عادی است. بسیاری از حاکمان ما سعی می‌کنند سیاست را امری ملکوتی کنند و از زمین به آسمان ببرند، چرا؟ چون مانعی دارد. شاه می‌گوید وقتی کوچک بودم داشتم با الاغ به سمت امامزاده داود علیه السلام می‌رفتم که الاغ رم کرد و من افتادم زمین و دیدم که دست حضرت عباس زیر بدن من را گرفت و بعد می‌گوید که من در خواب حضرت امیر را با شمشیر ذوالفقار دیده‌ام.

مورد دیگر «کژتابی» مفاهیم است؛ کژتابی یعنی (disturion) مفاهیمی که از گفتمان هژمان (یعنی مسلط، گفتمان غرب)، وارد فرهنگ ما می‌شود. گفتمان‌مان را باز گذاشته‌ایم و اجازه می‌دهیم مفاهیم از آن گفتمان به گفتمان ما بیایند. اما نمی‌گوییم که مقصودمان از این مفاهیم چیست. گفت: لفظ می‌گوییم و معنا از خدا می‌طلبیم.

اصولگرایی چیست؟ همان بنیادگرایی است که غربی‌ها بد و منفی می‌دانند؟ تعریف نمی‌کنیم ولی می‌گوییم اصولگرایی. اصلاح‌طلبی چیست؟ آن را هم تعریف نمی‌کنیم. بنابراین یک فرزند در انتخابات اخیر به وجود می‌آید به نام اصولگرایان اصلاح‌طلب، که می‌شود چنین اصطلاحی داشت. وقتی آن تعریفی ندارد و این هم تعریفی ندارد یک چنین اصطلاحی بیرون می‌آید.

مفهوم جامعه مدنی از غرب به مملکت ما آمد و یکی از شعارهای اولیه دوم خرداد جامعه مدنی بود ولی این جامعه مدنی چیست، چون در فرهنگ غرب چند تا تعریف دارد؟! منظور ما و مقصود ما در فرهنگ دینی چیست؟ هیچ کس از آن تعریفی نداشت! بعد گفتیم ریشه مدینه الرسول دارد و بعد معلوم شد که همه اینها سرکاری بوده است.

مورد بعد تهدیدگرایی است. ما به جای فرهنگ جذب، فرهنگ دفع داریم. به جای فرهنگ تشویق فرهنگ تنبیه داریم. مدیران ما فرهنگ تنبیه خوبی دارند، اگر کسی خطایی کرد زود اخراج می کنند، اما اگر کسی کار خوبی کرد مثلاً در هفته پژوهش یک نیم سکه به او می دهیم برای یک کتاب هفتصد صفحه ای که نوشته است و اگر کسی یک گل زد چه؟ و اگر یک فیلم را کارگردانی کرد چه؟ بنابراین به حوزه علوم انسانی نسبت به بقیه حوزه های مهری می شود.

مورد بعد این است که ما خودمان را شدیداً در مرکز عالم قرار داده ایم و کلیه وقایع جهان را براساس خودمان تحلیل می کنیم.

● اشاره

محسن علیزاده

هر چند نویسنده به دنبال آسیب شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان بوده و در این زمینه تحلیل هایی داشته است، اما به خاطر طرح برخی مسائل در این باره، ملاحظات و وجود دارد که به شرح زیر می باشد:

۱. این که «اسلام سیاسی در دهه چهل زاینده شده است و این که قرائت های گوناگونی از اسلام سیاسی وجود دارد که نماینده قرائت فقهی حضرت امام علیه السلام است؛ هر چند که از حیث تحقق عینی و بروز خارجی در قرون اخیر، اسلام سیاسی به طور بارز از سوی حضرت امام علیه السلام از دهه چهل به بعد مطرح شد و تحقق یافت. ولی این امر بدین معنا نیست که اسلام سیاسی قبل از آن وجود نداشته است؛ بلکه اسلام سیاسی با پیدایش خود اسلام نبوی به عرصه آمد.

۲. این بیان که «کسانی که سیاست را در دست دارند همه چیز را تعیین می کنند، بنابراین کسی که در رأس مناصب سیاسی قرار بگیرد فرهنگ ساز می شود» هر چند این تعبیر می تواند برگرفته از فرمایش حضرت علی علیه السلام یعنی «الناس علی دین ملوکهم» باشد ولی در خصوص مسائل فرهنگی باید شروط دیگری را که در این زمینه است مدنظر داشت، زیرا

فرهنگ سیاسی مردم همان‌طور که نویسنده هم به آن اشاره داشته است، در گذر تاریخ شکل می‌پذیرد و در کشور ما مذهب در این زمینه نقشی اساسی ایفا نموده که آن هم سابقه‌ای طولانی دارد و مردم ایران خاصه متدینین مشی سیاسی و منشی را اتخاذ می‌نمایند که تکلیف خود می‌دانند.

۳. این تعبیر که «فرهنگ سیاسی ما مطلق‌گراست» تا این حد به طور کلی نمی‌تواند صادق باشد، هر چند در مواردی به خاطر فقدان رهبری یا بروز فتنه‌های داخلی مواضعی چندان اصولی و صحیح گرفته نشده است که البته این بیشتر مربوط به دوران سابق است و در حال حاضر مردم عملکرد و صلاحیت مسئولین را درجه‌بندی می‌کنند و تا زمانی به حمایت خود ادامه می‌دهند که فرد از مسیر موردنظر خارج نشده باشد و نمونه‌های متعددی را به ویژه در سال‌های اخیر در این زمینه شاهد بوده‌ایم.

۴. این بیان که «دین مطلق است ولی فهم از دین مطلق نیست و قرائت ما از دین نسبی است» قائل شدن به نسبیت‌گرایی در فهم و معرفت دینی است به پلورالیسم دینی می‌انجامد که چنین دیدگاهی صحیح نمی‌باشد؛ گرچه ممکن است به کثرت واقعیات و فهم دین دست نیابیم، ولی این بدین معنا نیست که هیچ فهم قطعی و ثابتی از دین وجود ندارد و بتوان هر فهم و قرائتی از دین را فهم دینی تلقی نمود.

۵. این ادعا که «انقلاب ما تجددستیز بود» اگر تجدد را به معنای غرب‌گرایی و گسترش تجددگرایی غربی در ایران بنامیم، البته که انقلاب اسلامی با این نوع تجدد سرستیز و ناسازگاری دارد. لذا در مقدمه قانون اساسی چنین آمده است: «انقلاب ما در جریان تکامل انقلابی خود، از غبارها و زنگارهای طاغوتی زدوده شد و از آمیزه‌های فکری بیگانه خود را پاک نمود و به مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی بازگشت» اما در هیچ‌جایی نیامده که انقلاب ما با تجدد به معنای تمدن و نوآوری در صنعت و تکنولوژی مخالف بوده است، بلکه انقلاب ما ذاتاً پویا و در تکاپوست و بهترین شاهد بر این مدعا پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی گسترده‌ای است که بعد از انقلاب به وجود آمده است.

۶. این امر که از آسیب‌های دیگر فرهنگ سیاسی ایرانیان: «سیاست‌زدگی نخبگان و سیاست‌گریزی توده مردم» است؛ کلیت ندارد هر چند که برخی از مسئولین دچار عمل‌زدگی و سیاست‌زدگی می‌شوند، اما این بدین معنا نیست که مردم خود را از صحنه سیاسی و تعیین سرنوشت سیاسی خود دور نمایند.

۷. در این نوشتار یکی دیگر از آسیب‌ها «آرمان‌گرایی» دانسته شده است، مانند کسب رتبه اول در خاورمیانه که در سند چشم‌انداز بیست‌ساله کشور آمده است. در این باره باید توجه داشت که بین آرمان‌گرایی و آمال‌گرایی تمایز و تفاوت است، زیرا هر جامعه و ملتی به دنبال آرمان‌هایی است که با توجه به توانایی‌ها و واقعیت‌های موجود خود برای رسیدن به آنها برنامه‌ریزی می‌نماید؛ شاید این بدان خاطر باشد که وجود آرمان، پویایی و جنبش

به انسان می‌دهد، پس آرمان‌گرایی با رعایت حدود و اعتدال نمی‌تواند از اساس، امر مذمومی باشد، از همین روی به نظر نمی‌رسد که کسب رتبه اول در خاورمیانه با توجه به استعدادها و توان ملی کشور در بیست سال آینده، آرمانی به معنای خیالی باشد.

۸. از دیگر آسیب‌های طرح شده در این سخنرانی «تقدیس قدرت» است بدین توضیح که: «قدرت برای ما مثل یک امر مقدس است. در حالی که قدرت نباید خیلی مقدس باشد» در این خصوص باید گفت که در فرهنگ سیاسی ما ایرانیان، هر قدرتی تقدس ندارد، بلکه قدرتی که منشأ و مشروعیت الهی داشته باشد مقدس است و باید برای حفظ و تداوم آن حتی از جان‌گذشتگی نشان داد، لذا حضرت امام علیه السلام می‌فرمایند که: حفظ نظام از اوجب واجبات است؛ نیز آسیب دیگر یعنی «اقتدارگرایی حاکمان و سلطه‌پذیری مردم» مرتفع می‌گردد؛ زیرا اقتدار حاکمان، در ایران برای خودشان نیست بلکه برای اعتلای کلمة الله است به همین خاطر در مقدمه قانون اساسی در بخش «شیوه حکومت در اسلام» چنین آمده است: «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید».

۹. از دیگر آسیب‌ها «تکلیف‌گرایی است نه حق‌گرایی و قرائت فقهی از دین تکلیف‌گراست»، هر چند که در بدو امر چنین امری صحیح می‌نمایند ولی از آن جایی که میان حق و تکلیف همواره تلازم وجود دارد، لذا اگر تکلیفی بر مردم باشد در مقابل آن از حق برخوردار هستند. نیز درباره حق و تکلیف توازن میان این دو مهم است که به کیفیت و اهمیت حقوق و تکالیف برمی‌گردد، پس برای رسیدن به نتیجه‌ای منطقی نیاز است تا به تحلیل دقیق حقوق و تکالیف در قرائت فقهی از دین پرداخت در عین حالی که از این امر نباید غافل بود که برخی تکالیف و مسؤولیت‌ها جهت رشد و تعالی انسان لازم و ضروری هستند. ۱۰. این بیان که «بعد گفتیم جامعه مدنی ریشه مدینه الرسول دارد و بعد معلوم شد که همه اینها سرکاری بوده است» در این زمینه باید خاطر نشان کرد که برخی از مفاهیم مثل دموکراسی و جامعه مدنی، ذاتاً قابل تطبیق و اجرا در نظام‌های متفاوت است؛ مثل دموکراسی که هم نوع لیبرالی و هم نوع سوسیالیستی آن موجود است در حالی که مشی لیبرال‌ها با سوسیالیست‌ها متفاوت است. لذا این‌طور نیست که برای جامعه مدنی نتوان جایگاهی در اسلام سیاسی یافت هر چند که ممکن است با مفهوم غربی آن تمایزاتی داشته باشد.